

بوسه‌ها

جنگ‌های
گفشی

هوپا
Hoopa



جنگ‌های کفش‌ها

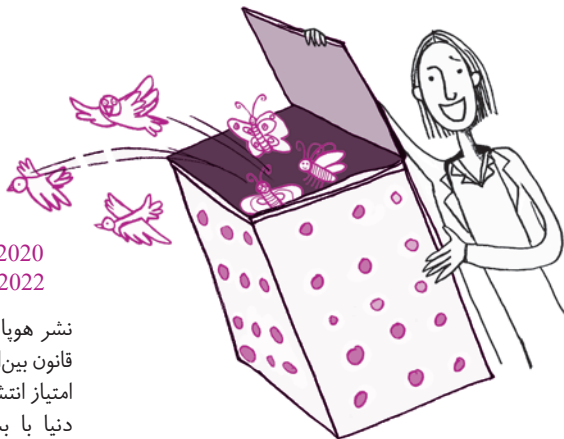
نویسنده:
لیز پيشون

که کفش را دوست دارد، اما جنگ را نه!



مترجم:
مونا توحیدی





Shoe Wars
Copyright © Liz Pichon Limited, 2020
Persian edition © Houpa Books, 2022

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Scholastic، خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، لیز پیشون، و ناشر خارجی آن، اسکولاستیک، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت لیز پیشون این کار را کرده است.



سرشناسه: پیشون، لیز

Pichon, Liz

عنوان و نام پدیدآور: جنگ‌های کفشی/ نویسنده لیز پیشون؛ مترجم مونا توحیدی.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۴۴۸ ص.؛ مصور.

شابک: ۱-۵۲۴-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Shoe Wars.

موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۱ م.

Young adult fiction, English-- 21st century

شناسه افزوده: توحیدی صفت، مونا، ۱۳۶۴. مترجم

رده بندی کنگره: PZY

رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۷۰۷۸۱۵۰۷



جنگ‌های کفشی

نویسنده و تصویرگر: لیز پیشون (که کفش را دوست دارد، اما جنگ را نه!)

مترجم: مونا توحیدی

ویراستار: ناهید تمیم‌داری

مدیر هنری: علی بخشی

طراح گرافیک متن: سندس حمیدیان، آزاده توماج‌نیا

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۱-۵۲۴-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸



هوپا
Hoopa

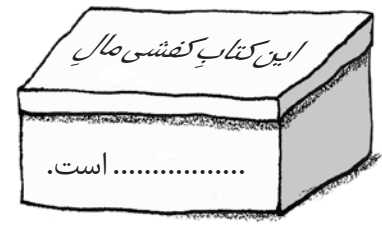
آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

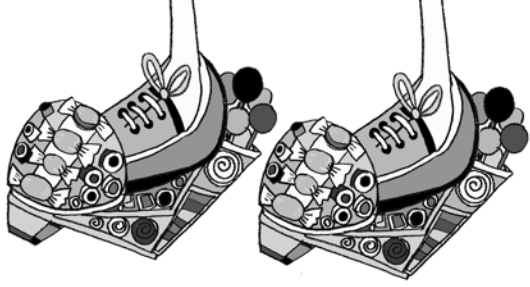
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopa.ir info@hoopa.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

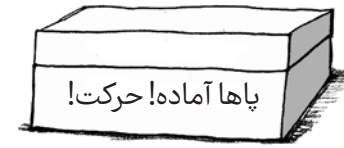




کفش آهین پوشیدن

یعنی خیلی رنج بردن و سختی زیادی را تحمل کردن.

کی معنی اش را بلد بود؟



یک ضرب‌المثل قدیمی هست توی این مایه‌ها:

نمونه‌ای از
یک آدم عاقل

از کفش‌های یک نفر می‌توانی
کلی چیز درباره‌اش بفهمی...



با این حرف موافقی؟

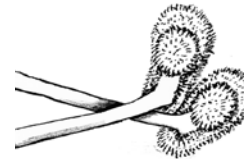
همین الان یک نگاه به کفش‌های خودت بینداز.

چه چیزی درباره‌ی تو می‌گویند؟

این که **ورزش** دوست داری؟



یا این که شاید عاشق استراحت‌کردنی؟



یا شاید هم می‌گویند مدرسه‌ات دیر شده

و حسابی **گیج** می‌زنی؟



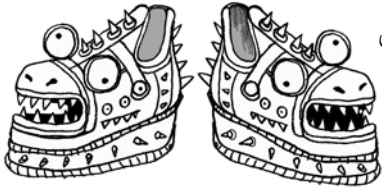
آخر یکی از کفش‌ها همانی نیست که باید باشد...

این‌جا دو جفت کفش هست.

(هر دویشان هم نقش مهمی توی این داستان دارند.)

جفت الف چشم‌های گنده‌ی ورقلمبیده دارد با میخ‌های

آهنی ترسناک و یک دهان **گشاد** نیمه‌باز که



تویش پر از دندان‌های تیز است. این

کفش‌ها حسگری هم دارد که اگر چیزی

خیلی نزدیکش شود حسش می‌کند و

نعره می‌کشد. قیافه‌اش که خیلی

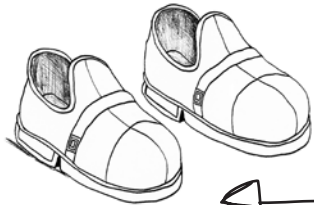
ترسناک است. شک ندارم اگر آن‌ها را

بیوشی از صد متری تابلو می‌شوی.

جفت ب ناز و تمیز و تخت است. از آن‌هایی که در مدرسه می‌شود

پوشید. معلم‌ها عاشق این جور کفش‌های معقول‌اند، مگر نه؟ با این‌که

قیافه‌شان کمی احمقانه است، کفش‌های به‌دردبخوری هستند.



خب، حالا **سؤال مهم** این است:

اگر توی این وضعیت گیر بیفتی، کدام جفت را

ترجیح می‌دهی؟



سگه الآن تقريباً رسيده نزديك پاشنه‌ی پاهایت و دارد غرش می‌کند.
تو هم نفست را حبس می‌کنی و آرام سر جاییت می‌ایستی، با این امید
که هوس نکند گازت بگیرد.

(که مطمئن باش خیلی هم هوس می‌کند گازت بگیرد.)

سگ عزیز چشم‌هایش را نازک می‌کند و جلوتر می‌آید.

آماده می‌شود که بپرد

و دندان‌هایش را صاف فرو کند توی

یک چیز بزرگ...

خوش مزه...

ررررر

غرررررررررر

فکر کن داری خوش حال توی خیابان راه می‌روی و برای خودت
خوشگل سوت می‌زنی. (اگر بلد نیستی سوت بزنی، **آواز بخوان.**)

یک دفعه، صدای پارس بلند سگی را می‌شنوی. دوروبرت را نگاه
می‌کنی و می‌بینی دارد می‌دود سمت تو و اصلاً هم بهش نمی‌آید قصد
دوستی و گوگولی‌بازی داشته باشد.

هر چی جلوتر می‌آید، عصبانی‌تر به نظر می‌رسد؛ **عصبانی‌ها!** آب
دهانش که از لب‌ولوجه‌اش آویزان است حسابی دندان‌هایش را برق
انداخته!

اولین چیزی که به ذهنت می‌رسد این است که: **بزنی به چاک!**
با تمام سرعتی که می‌توانی، قبل از این که خیلی دیر شود!

(البته همین الآن هم خیلی دیر شده.)



... صبر کن!

بگذار یک لحظه همه چیز را همین جا متوقف کنیم.



چطور شد؟

حالا اگر مجبور بودی یکی از این دو جفت کفش را انتخاب کنی تا پاهایت از دست این سگ شرور در امان باشد، کدام را انتخاب می‌کردی؟

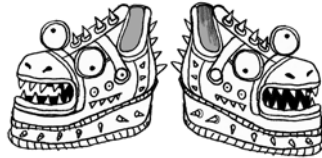
یا جفت ب:

کفش‌های معقول

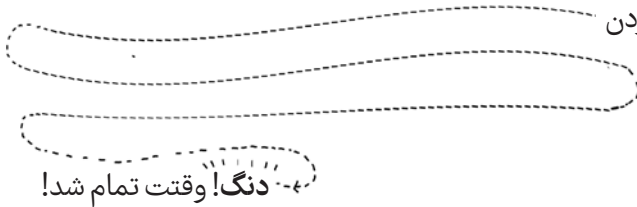


جفت الف:

کفش‌های ترسناک



اگر فکر می‌کنی وقت بیشتری می‌خواهی، بیا این هم کمی وقت برای فکر کردن



جفت الف را انتخاب کردی؟ همان کفش ترسناکی که میخ‌های آهنی و دندان‌های تیز و حسگر دارد؟
خب پس تو حسایی...



تنها کاری که باید برای فرار از دستِ سگِ وندی بکنی این است که پاشنه‌ی پاهایت را به هم بزنی و بگویی:
«کفش‌ها بالا!»

و بعد **وووووووووووووووووووووووووووووو!**

مثل یک موشک می‌روی هوا و سگه هم توی خُماری می‌ماند که کجا غیب شدی و هوا را گاز می‌گیرد، چون این کفش‌ها می‌توانند پرواز کنند!

(خیلی هیجان‌انگیز است، نه؟)

فقط تصور کن با پوشیدنِ این کفش‌های پرنده چه اتفاق‌های باحالی می‌تواند برایت بیفتد.



دیگر هیچ وقت مدرسه‌ات دیر نمی‌شود.

خیلی راحت دستت به همه چیز آن بالا مالاها می‌رسد.

دلت می‌خواهد از بالای سر آدم‌های قدبلند آن طرف را ببینی؟

هیچ مشکلی نیست!



کفش‌های پرنده خیلی باحال اند.

هرکسی یک جفت از آن‌ها می‌خواهد (از جمله خود من).



... اشتباه کردی! این هم دلیلش:

اول این که آن کفش‌ها مالِ خانمی هستند به اسم وندی لِژ و اگر تو کفش‌هایش را کیش بروی، حسابی عصبانی می‌شود! ممکن است وندی یکی از سگ‌های بداخلاق و دیوانه‌اش را بفرستد سراغت تا کفش‌هایش را پس بگیرد. دوم این که،



فقط ریختشان را نگاه کن!



میخ‌دار، بی‌قواره، عجیب و کج و کوله‌اند.

دویدن پیشکش، کی می‌تواند با این کفش‌ها یک قدم راه برود؟
(البته به غیر از وندی لِژ.)



اما اگر جفتِ ب را انتخاب کردی...

خب، ممکن است خیلی کفش‌های خاصی به نظر نیایند، اما واقعاً خاص اند.

در یک مراسم **بزرگ و باشکوه**، رقابتی سخت و نفس‌گیر در جریان است. کفش‌هایی که از همه خلاقانه‌تر و عجیب‌وغریب‌ترند با کلی زلم‌زیمبوی کاربردی به هیئت‌داوران معرفی می‌شوند.



کفش برنده سرنوشت و زندگی سازنده‌اش را برای همیشه تغییر می‌دهد.

این اتفاق تا حالا برای وندی نیفتاده است. او در هر مسابقه‌ای که برگزار می‌شود شرکت می‌کند. اما فقط یک بار برنده شده است؛ آن هم برنده‌ی جایزه‌ی **مسخره‌ترین کفش...** حتی آن جایزه را هم اشتباهی برد.



هاها! هاها!
هاها! هاها!
هاها! هاها!

اما... (همیشه یک امای لعنتی هست، مگر نه؟)

قبل از این‌که برای کفش‌های پرنده خیلی هیجان‌زده بشوی، باید بدانی صاحب این کفش‌ها دلش نمی‌خواهد اصلاً و ابداً کسی از وجودشان باخبر شود.

مخصوصاً مخصوصاً یک نفر:



لُزِ وِنْدی

(بله، باز هم ایشان.)

چون اگر وندی از جریان کفش‌ها باخبر شود، یک

افتضاح حسابی راه می‌افتد!

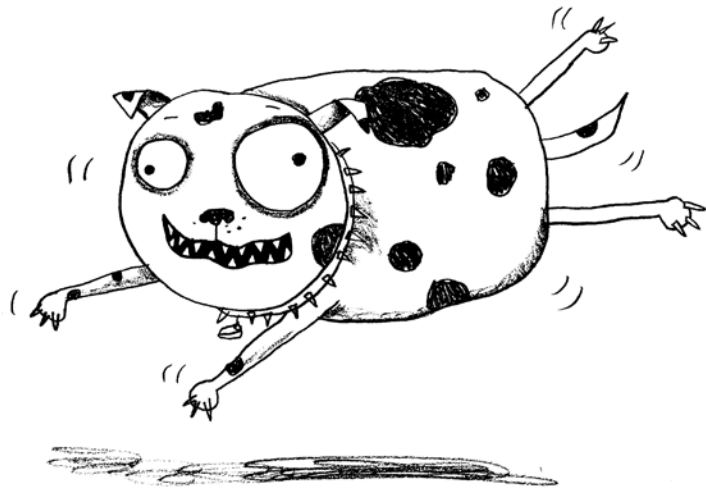
اول، وندی کفش‌ها را می‌دزدد و بعد، دروغی می‌گوید کفش‌ها را خودش اختراع کرده است. و در یک **اقدام کثیف**، از آن‌ها برای شرکت در معتبرترین مسابقه‌ای که تا حالا برگزار شده استفاده می‌کند، یعنی:

مسابقه‌ی کفشِ طلا

(وندی لُز از برنده‌شدن خیلی ناامید است، چقدر تلخ!)

هر چهار سال یک‌بار از بهترین شهرهای صنعت کفش‌سازی دعوت می‌شود تا برای به‌دست آوردن **جایزه‌ی نهایی** با هم رقابت کنند.

... یعنی همین الآن که همه چیز دارد تغییر می‌کند.



(اگر نگران سگ عزیز هستی، حالش خوب است.
قیافه‌ی خوش حالش را نگاه کن.)

البته نه این که وندی برای **جایزه‌ی کفشِ طلا** تلاش نکرده باشد ها، نه!

پزندِ یغور و احمقانه‌ی «لژیداس» که برای کفش‌هایش انتخاب کرده، نتوانسته نظر هیئت‌دوران را جلب کند.

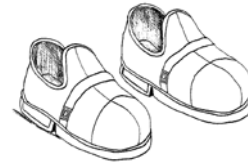


اما با یک جفت **کفشِ پرنده، جایزه‌ی اول** مسابقه مال او خواهد شد و هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند به او بخندد، هیچ‌وقت.

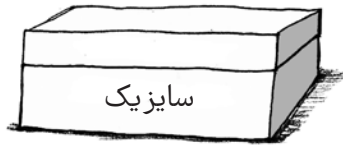


وندی از چیزی که هست **قدرتمندتر و شرورتر** می‌شود و خدا می‌داند چه کارهای موزیانه‌ی دیگری از او سر خواهد زد.

پس حالا فهمیدی چرا مخفی نگه‌داشتن این کفش‌ها این قدر مهم است. و چرا تا حالا این راز خیلی خوب مخفی نگه داشته شده است.



درست تا همین الآن...



شهر کفشی به خاطر یک چیزش خیلی معروف است

... طالبی هایش. (شوخی کردم - معلوم است دیگر به خاطر کفش هایش.)

آقای آیور پاچیان با دو تا بچه اش، یعنی **روبی و بی‌پر**، در **شهرک جعبه‌ی کفش** در یک خانه‌ی کوچک زندگی می‌کردند که شبیه -درست حدس زدی- جعبه‌ی کفش بود.

یک شب که همه‌ی اهالی شهرک مثل مرغ سر شب خوابیده بودند، صدای عجیب و غریب آرامی در خانه‌ی خانواده‌ی پاچیان پیچید.

چیزی مثل **ووووش**

ووووش ووووش...



صدا رویی را از خواب پراند.

روبی به سروصدا عادت داشت، چون خانه‌های جعبه‌کفشی خیلی به هم نزدیک بودند. اما انگار این بار، صدا با صداهای قبلی فرق داشت و خودش هم نمی‌دانست چه فرقی.

روبی گوشش را تیز کرد.

